

## افسانہ‌های دروغین

اکنون هنگام آن رسیده است که زندگانی بیست و سه ساله پیامبر بزرگ اسلام را که باطلوع آفتاب رسالت در روز بخت آغاز میگردد با بررسی صحیح در اختیار خوانندگان بگذاریم .

کسانیکه شخصیت جهانی دارند ، و وزنه بزرگ اجتماع بشمار میروند برای اینکه آیندگان از خصوصیات زندگی آنها آگاہ شوند ؛ نویسندگان و یاران و علاقمندان آنها دست به ضبط حوادث و تاریخچه زندگی ایشان میزنند ؛ و تا آنجا که درخور امکان است ؛ برای تکمیل نگارش خود رنجهایی میکشند ؛ ولی تاریخ کمتر کسی را سراغ دارد ، که مانند یگانه شخصیت جهان اسلام ؛ خصوصیات زندگی او مضبوط باشد ، و یاران و علاقمندان او تمام جزئیات زندگی وی را ثبت و ضبط کرده باشند .

این علاقه فراوان همانطور که به ضبط حوادث و جزئیات زندگی پیامبر بزرگ اسلام کمک نموده ؛ احياناً سبب شده است که چیزهاییکه در تاریخ او وجود نداشت ؛ در دفترچه زندگی وی وارد گردد ؛ البته این کارها از دوستان نادان دور نیست ، تا چه رسد بدشمنان دانا ؛ از آنجا که فن تاریخ نویسی امروز رویتکامل است ، و سبک و نحوه آن کاملاً فرق کرده ؛ بایست نویسنده کمال دقت را در مدارک تاریخی بعمل آورد و آنچه نقل میکند ، با موازین صحیحی که در دست است کاملاً تطبیق نماید .

بتاریخ زندگانی قائد بزرگ اسلام پیرایه‌هایی در نوشته‌های بعضی از پیشینیان بسته شده که در ظاهر در ردیف حقایق قرار گرفته است ، ولی شاید چندان اشکالی متوجه گذشتگان نباشد ، زیرا نظر آنان فقط جمع و گردآوری بود ، و تفاوت صحیح را جبهه خواننده و اگذار مینمودند ؛ الان که معمولاً این وظیفه بهمه نویسنده گذارده میشود ؛ تاچار بایست تا سرحد امکان بررسی کامل بعمل آورد ، و ماده‌مین شماره بیکی از آن پیرایه های بی اساس اشاره ای خواهیم نمود .

## دایاله نزول وحی

روح بزرگ پیامبر بانوروحی نورانی شد ، و آنچه را از فرشته (جبرئیل) آموخته بود در صفحه دل ضبط نمود ، پس از این جریان ؛ همان فرشته او را خطاب کرد ، که ای محمد ؛ تو رسول خدای ، و من جبرئیل ، گاهی گفته میشود که این ندا را هنگامی شنید که از کوه «حراء» باین آمده بود ، این دو پیش آمد ؛ تاحدی او را متوحش و مضطرب ساخت ؛ اضطراب و وحشت او از آن نظر بود که وظیفه بزرگی را عهده دار شده است ، و آن حقیقتی را که مدت‌ها در جستجوی آن بود امروز با دیده بصیرت مشاهده کرده است .

البته این اضطراب تا حدی طبیعی بود ، و منافات با یقین و اطمینان او بدرستی آنچه بار ابلاغ شده ندارد ؛ او با اینکه یقین داشت آنچه را فرا گرفته است پیام خدا است ؛ و آورنده آن «جبرئیل» است و این مقام بزرگی که امروز باور داده شده است ، روی حقیقتی است که سالیان دراز در انتظار آن بوده - ولی اینهمه اضطراب تا حدی طبیعی ؛ و بی - مورد نبوده است ، زیرا روح هر اندازه توانا باشد ، هر اندازه با دستگاه غیب ، و عوالم روحانی بستگی داشته باشد ، باز در آغاز کار هنگامیکه با فرشته‌ایکه تا حال روبرو نشده است روبرو شود ؛ آنهم در بالای کوهیکه هیچ آشنائی در آنجا وجود ندارد ، یک چنین وحشت در ابتداء رخ میدهد و لذا بعدها این اضطراب از بین رفت .

اضطراب و خستگی فوق العاده ، سبب شد که راه خانه «خدیجه» را پیش گیرد ، هنگامیکه وارد خانه شد ، همسر گرامیش آثاری از تفکرو اضطراب عمیق در چهره او مشاهده کرد ، جریان را از او پرسید ؛ پیشه‌براکرم (ص) آنچه اتفاق افتاده بود برای «خدیجه» شرح داد ، و این جمله را نیز اضافه کرد : **واشفقت علی نفسی ؛ (۱)** یعنی : بر خود ترسیدم ؛ سپس «خدیجه» با دیده احترام باو نگریست ، و در حق او دعا کرد ، و باز کرشمه‌ای از اوصاف نیک رسول خدا او را تسلی داد از آنجمله گفت : **توباغوشان نیکی میکنی ، از مهمان پذیرایی مینمایی و از تو عمل زحمت در راه حق باک نداری ؛ خدا تو را یاری خواهد کرد .**

بطور مسلم نظر «خدیجه» از تذکر این اوصاف این بود که پیامبر را بر پیروزی و پیشرفت در هدنی که بشقیب آن مأمور گشته است امیدوار تر سازد ؛ و این مطلب از لابلای عبارت او استفاده میشود .

سپس رسول اکرم احساس خستگی کرد ، و روبه خدیجه نموده و فرمود : **داثرانی ؛ مرا پیوشان ؛ «خدیجه» او را پیوشانیده و اندکی در خواب رفت .**

(۱) - طبری جلد دوم صفحه ۲۰۵ ؛ کامل این اثر جلد دوم .

### خدیبچه پیش «ورقه بن اوفل» میرود

در شماره‌های پیش؛ «ورقه» را معرفی کردیم، و گفته شد که او از دانیان و پاسو ادان عرب بود؛ مدتها پس از خواندن «انجیل» کیش مسیحی را داشت و در رشته خود سر آمد روزگار بود، وی عموزاده «خدیبچه» بود، همسر گرامی پیامبر بسیار بجادید که آنچه از شوهر گرامی خود شنیده است با او در میان بگذارد، برای همین موضوع پیش «ورقه» رفت و گفتار پیامبر را موبو برای او شرح داد «ورقه» در پاسخ دختر عموی خود چنین گفت:

ان ابن عمك لصادق وان هذا البدء النبوة وانه ليا تيه الناموس الا كبر فمريه ان لا يجعل لفمه الا خيرا: پسر عموی تو راستگو است آنچه بر او پیش آمده آغاز پیامبری است، و آن ناموس بزرگ (رسالت) بر او فرود می‌آید. . . آنچه تا اینجا از دیده شما گذرانندیم چکیده روایات تاریخی متواتری است که در دست داریم و در همه جا نوشته شده و پیشینیان و کسانی که پس از آنها زندگی پیامبر را نوشته‌اند؛ همه در این گفتار اتفاق دارند ولی در بلائی همین سر گذشتها چیزهایی بچشم می‌خورد، که با میزانی که از پیامبران در دست داریم تطبیق ننماید؛ گذشته از این با آنچه تا حال از زندگی آن مرد بزرگ خوانده‌ایم، نیز سازگار نیست؛ آنچه را که هم اکنون از دیده شما می‌گذرانیم با بایست جزء افسانه‌های تاریخ بدانیم، و یا اینکه بایست دست تفسیر و تاویل بسوی آنها دراز کنیم!

مایش از همه از نوشته دانشمند فرزانه «مرد کتر هیگل» در شکفتیم که با آن پیشگفتار بلند بالائی که در مقدمه کتاب خود نوشته و گفته است که گروهی روی عداوت؛ یا دوستی دروغهایی در تاریخ زندگی آنحضرت وارد ساخته‌اند، معذک خود او در اینجا مطالبی نقل کرده که بطور مسلم نادرست است، در صورتیکه برخی از دانشمندان عیبه مانند مرحوم «طبرسی» یاد آورده‌ای سودمندی در این باره فرموده‌اند - اینک قسمتی از این افسانه‌های دروغین (البته اگر اینهارا دوستان بیخبر و دشمنان دانا در کتاب‌های خود انتشار نداده بودند بهیچوجه قابل ذکر نبود)

- ۱ - پیامبر هنگامیکه وارد خانه «خدیبچه» شد؛ با خود فکر میکرد شاید آنچه را دیده خطا کرده؛ و یا اینکه کاهن شده باشد! «خدیبچه» با گفتن اینکه تو همواره یتیم نواز بودی و با خویشان نیکی میکردی؛ شک و تردید را از دل او برد؛ سپس پیامبر از دیده حقتناسی باو نگرست؛ و دستور داد که گلیمی بیاورد و او را بپوشاند (۱)
- ۲ - طبری و دیگران مینویسند: هنگامیکه ندای انك لرسول الله بگوش او رسید

سراسر تن او را لرزه فرا گرفت؛ تصمیم گرفت خود را از بالای کوه پرتاب کند؛ سپس فرشته با نشان دادن خود او را از این کار بازداشت ۱۱ - طبری ج ۲ ص ۲۰۵

۳ - پس از آن روز «محمد» برای طواف کعبه رفت «ورقه بن نوفل» را بدو داستان خویش را برای او شرح داد. ورقه گفت: بخدا قسم تو پیامبر این امت هستی و ناموس بزرگ که بسوی موسی می آمد بتو نازل شده است، بعضی از مردم تو را تکذیب خواهند نمود و بتو آزار میرسانند و از شهر خود بیرون میکنند و با تو بچنگ برمیخیزند؛ «محمد» احساس کرد که «ورقه» راست میگوید!!! (تفسیر طبری - سوره علق)

### بی‌بایگی این گفته‌ها

ما تصور میکنیم که تمام آنچه گفته شد، و بعضی نویسندگان معاصر بمنظور قلمفرسائی و داستان سرایی آنها را با آب و تاب بیشتری نقل کرده‌اند، تمام از اسرار املیات و داستانهای مجبول یهود است که در تاریخ و تفسیر وارد کرده‌اند.

اولاً: ما برای شناسائی حقیقت نظری بتاریخ زندگی پیامبران گذشته بیاندازیم؛ قرآن سرگذشت آنان را بیان کرده است و روایات فراوانی درباره شرح زندگی آنها در دست داریم، مادر هیچ يك آنها چنین جریانهایی زنده‌ای که شایسته يك مرد متین و پخته نیست - تا چه رسد يك پیامبر - از آنها ندیده‌ایم، قرآن آغاز نزول وحی را بموسی کاملاً بیان کرده و تمام خصوصیات سرگذشت را روشن نموده است و ابداً از ترس و لرز؛ وحشت و اضطراب، بطوریکه خود را بر اثر شنیدن وحی از بالای کوه پرتاب کند، سخن نگفته است باینکه زمینه ترس برای موسی آماده تر بود؛ زیرا در شب تاریک در بیابان خلوت ندایی از درختی شنید و آغاز رسالت باین وسیله با او اعلام شد.

همانطور که آیات مربوطه این حقیقت را شرح میدهد موسی آرامش خود را در این هنگام حفظ نمود و موقعیکه خدا با او خطاب نمود که عصارا بیافکن؛ فوراً افکند، و فقط ترس او از ناحیه عصای او شد که بعیوان خطرناکی مبدل گردید و این از آن نظر بود که تا حال موسی با چنین منظره‌ای روبرو نشده بود. آیا میتوان گفت که: عوسی هنگام آغاز «وحی» آرام و مطمئن، اما کسیکه بر تمام پیامبران برتری دارد؛ با شنیدن گفتار فرشته بعدی مضطرب شد که میخواست خود را از بالای کوه پرتاب کند؛ آیا این سخن عاقلانه است؟

مسئلاً تاروح پیامبر از هر نظر آماده برای اخذ سرالهی (نبوت) نباشد؛ خدای حکیم او را بمنصب نبوت مفتخر نمیسازد؛ زیرا منظور از برانگیختن پیامبران، راهنمایی

مردم است کسیکه تحفظ و متانت او تاحدی باشد، که باشنیدن وحی و یا انقطاع وقترت آن حاضر شود خود کشی کند، چگونه میتواند در مردم نفوذ کند، دانشمندان در علم «کلام» بطور اتفاق میگویند: پیغمبر باید از کلیه اموریکه وسیله دوری مردم را از او فراهم می آورد، منزله باشد. با این وضع آیا ما میتوانیم این گفتارها را که دامن پیشوای بزرگ بشریت از آن باك و مبراست پذیریم؟!

**ثانیاً:** چطور شد که موسی باشنیدن ندای الهی؛ اطمینان یافت که از طرف خدا است، و فوراً از خدا خواست هارون را بمنظور اینکه از او فصیحتر سخن میگوید؛ یار و کمک کار او سازد، اما سرور پیامبران مدتها در شك و تردید ماند تا «ورقه» غبارشك و تردید را از آئینه دل او ببرد.

**ثالثاً، «ورقه»** بطور مسلم مسیحی بود، هنگامیکه میخواهد اضطراب و تردید رسول خدا را از بین ببرد، فقط نامی از نبوت «موسی بن عمران» برده میگوید: **هَذَا اِنَّمَا مَوْسَى الَّذِی اَنْزَلَ عَلَی مَوْسَى بْنِ عِمْرَانَ** این همان مقامی است که موسی بن عمران داده شده است، آیا خود این گواه این نمیشود که دست داستان سرایان اسرائیلی در کار بوده، و با غفلت از «منهب» قهرمان داستان (ورقه) به جعل آن پرداخته اند. بالاتر از این در آغاز کار «خدیبچه» چنان ایمان بنبوت او پیدا کرده تا آنجا که، وسیله دلخوشی پیامبر را فراهم میکند؛ و میخواهد او را از تردید بیرون ببرد!

گذشته از اینها این قبیل کارها با آن عظمت و بزرگی که از پیامبر سراغ داریم، ابداع سازگار نیست، و از آنجا که نویسنده کتاب «حیات محمد» تاحدی به ساختگی این افسانه ها آگاه بوده - از این لحاظ - گاهی مطالب پیش را با جمله: «بطوریکه میگویند» نقل کرده است شگفت انگیز اینست که؛ شخصیتی مانند پیامبر، در نزول وحی و رسالت خود تردید کند و مردود مانند «ورقه» او را از تردید بیرون آورد.

دانشمند بزرگ شیعه مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۳۸۴ داد سخن راد در این قسمت ها داده است برای اطلاع بیشتر با آنجا مراجعه کنید.